

دو فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره دهم، بهار و تابستان ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۹/۲۸

تفاوت کنایه با ضرب‌المثل

حسن ذوالفقاری*

چکیده

کنایه و مثل دو مقوله زبانی - ادبی مجزا و متفاوت و با تعاریف و کارکردهای جداگانه هستند، تا همواره بسیاری از کنایه‌ها در کتاب‌های مربوط به ضرب‌المثل و ذیل امثال فارسی درج و ثبت شده‌اند و پژوهندگان، مثل نگاران و فرهنگ نگاران، جز معدودی، در آثار خود این دو را در هم آمیخته و به تفاوت‌های این دو، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند.

این مقاله می‌کوشد به استناد منابع موجود، به‌رغم دشواری تفکیک این دو، با ملاک‌های مشخص و عملی تفاوت‌های کنایه و مثل را نشان دهد.

ابتدا پس از طرح و بحث موضوع و ذکر پیشینه تحقیق، دو حوزه کنایه و مثل را تعریف و ویژگی‌ها و انواع هر یک را تبیین می‌کنیم تا کار مقایسه شباهت و اختلاف‌های این دو به آسانی صورت پذیرد، سپس تفاوت‌ها و شباهت‌های کنایه و مثل را مشروح و با ذکر مثال‌های کافی در چندین حوزه چون ایجاز، تشبیه، استعاره، اندرزگویی، آهنگ، جنبه تجربی، دلیل‌آوری، مورد و مضرب، محور جانشینی و دو وجهی بودن بررسی می‌کنیم. در پایان نمونه‌هایی از کنایات نزدیک به مثل و امثال کنایه مانند را با ملاک‌های عرضه شده، از هم تمایز می‌دهیم.

تاکنون جز اشاراتی پراکنده، به طور مستقل، به موضوع این مقاله پرداخته نشده و این مقاله می‌تواند در حوزه‌های مثل‌شناسی و مثل‌نگاری در ادبیات عامه و بلاغت و بیان در ادبیات رسمی کاربرد پیدا کند.

واژگان کلیدی: ضرب‌المثل، کنایه، تعریض، تفاوت کنایه و مثل، استعاره.

مقدمه

یکی از دشواری‌های مطالعات مثل‌شناسی تفاوت و تمایز میان مثل و کنایه است. در اغلب کتاب‌های مثل، کنایات را جزء امثال فارسی ضبط کرده‌اند. این نکته موضوعی است که برخی محققان به آنچ ۳ه داشته‌اند؛ از جمله پروین گنابادی می‌نویسد: «هنوز درباره کنایه‌ها و مثل‌های فارسی تحقیقات بسزا صورت نگرفته، فرق میان مثل و کنایه به شیوه درست روشن نشده، در مجموعه مثل‌ها و در کتاب‌های لغت هزاران مثل و کنایه گردآوری شده بی‌آنکه درباره فرق آن دو بحث شده باشد» (پروین گنابادی، ۱۳۵۶: ۱۷۴).

شفیعی کدکنی ضمن بحث از کنایه در کتاب *صور خیال* در شعر فارسی معتقد است علمای بلاغت نمی‌توانند راهی برای حدود آن پیدا کنند «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت، و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای حدود آن تعیین کند. جست و جو در امثال و نکته‌های رایج در زبان مردم این موضوع را به خوبی روشن می‌کند و در شعر به خصوص در انواع هجو کنایه از قوی‌ترین راه‌های القای معانی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۸).

کنایه چیست؟

پیش از پرداختن به تعاریف کنایه، دانستن معنی حقیقت و مجاز ضروری می‌نماید:

۱. حقیقت و مجاز

شمس‌قیس در کتاب *المعجم حقیقت* را چنین تعریف می‌کند: «حقیقت آن است که لفظ را بر معنی اطلاق کنند کی واضع لغت، در اصل وضع، آن لفظ را به ازای آن معنی نهاده باشد، چنانکه گویی دست به شمشیر برد و پای فرا پیش نهاد، کی لفظ دست و پای در اصل وضع به معنی دو جا مخصوص نهاده‌اند...» (شمس‌قیس رازی، ۱۳۳۵: ۳۵۸) و در *معالم‌البلاغه حقیقت* «لفظی است که برای معنایی وضع شده باشد، لفظ را موضوع و معنی را موضوع له نامند. هرگاه لفظ را بدون هیچ تصرفی در معنی موضوع له استعمال کنند، لفظ را حقیقت و معنی را حقیقی گویند» (رجایی شیرازی: ۱۳۵۳، ۲۴۰). شمس‌قیس رازی مجاز را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجاز آن است که از حقیقت در

گذرند و لفظ را بر معنی اطلاق می‌کنند کی در اصل وضع نه برای آن نهاده باشند، لکن با حقیقت آن لفظ وجه علاقیمی دارد کی بدان مناسبت مراد متکلم از آن اطلاق، فهم توان کرد، چنانک گویی: فلان را بر تو دستی نیست و در دوستی تو پای ندارد؛ یعنی او را بر تو قدرتی و نعمتی نیست و در دوستی بی‌ثبات می‌نماید، و دست و پای در اصل وضع به معنی قدرت و نعمت و ثبات نهاده‌اند الا آنک چون ملازمتی میان دست و قدرت، و پای و ثبات هست از این استعمال به قرینه ترکیب این الفاظ، معنی قدرت و ثبات معلوم شود» (شمس‌قیس رازی، ۱۳۳۵: ۳۵۸).

صاحب *معالم‌البلاغه* مجاز را چنین تعریف می‌کند: «هرگاه لفظ را در غیر موضوع له استعمال کنند، یعنی لفظ را آورند و از آن معنایی غیر موضوع له اراده نمایند... چنانچه قرینه‌ای بر عدم اراده معنی حقیقی اقامه شده باشد، آن را مجاز گویند» (رجایی شیرازی، ۱۳۵۶: ۲۴۰).

۲. تعریف کنایه

کنایه در لغت به معنی ترک تصریح است و در اصطلاح به معنی ذکر ملزوم و اراده لازم یا ذکر لازم و اراده ملزوم است. صاحب *معالم‌البلاغه* آن را لفظی می‌داند که اراده شود از آن لازم معنی اصلیش با جواز اراده معنی اصلی در حین اراده لازم (رجایی شیرازی، ۱۳۵۳: ۳۲۴).

شمس‌قیس گوید: «کنایت آن است کی چون متکلم خواهد که معنی از معانی بگوید معنی دیگر کی از توابع و لوازم معنی اول باشد بیاورد و از این بدان معنی اشارت کند، و این صنعت در جمله لغات مستعمل است و به نزدیک خاص و عام متداول، چنانک عوام گویند: در سرای فلان، کسی بسته نبیند، و دیگ او از آتشدان فرو نمی‌آید؛ یعنی مردم به خدمت او بسیارند و مهمانی بسیار می‌کند، چی (چه) در سرای نابستن از لوازم کثرت تردد و اختلاف مردم است و دیگ از بار فرو ناگرفتن از لوازم طعام بسیار است.» (شمس‌قیس رازی، ۱۳۳۵: ۳۶۳)

ابن‌اثیر در *المثل‌السائر* گوید: «کنایه هر کلمه‌ای است که دلالت بر معنایی کند که هم بر حقیقت بتوان حمل کرد و هم بر مجاز». با وصف جامعی که میان حقیقت و مجاز هست هم او گوید: «کنایه ترک تصریح به ذکر چیزی است و آوردن ملازم آن. تا ار آنچه در کلام آمده به آنچه نیامده انتقال حاصل شود، چنان که گویند: بند شمشیر فلان بلند

است، یعنی قد او بلند است» (به نقل از: شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

در کتب بلاغت جدید کنایه را «ذکر لازم و اراده ملزوم» معنی کرده‌اند: «کنایه عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده، معنای ظاهری آن نباشد، تا قرینه صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۳۵) پس کنایه هم مثل ایهام دو رو دارد که مقصود گوینده روی دوم و دور است؛ مثلاً: «آب در هاون کوبیدن» یعنی کار بیهوده که معنی ملزوم مراد است و معنی لازم آن روشن است «کوبیدن» - «آب» - «هاون» که الفاظ آن «آب»، «هاون»، «کوبیدن» حقیقی هستند: تا قرینه‌ای نیست که نشان ده‌اقعا^۳ مقصود کوبیدن آب در هاون باشد، ذهن پس از اندکی اندیشه درمی‌یابد که آب کوبیدنی نیست پس حقیقت ندارد. این مفهوم غیرحقیقی از مجموعه کلمات «آب»، «در»، «هاون»، «کوبیدن» به دست می‌آید. دیگر هیچ‌یک از این کلمات معنی حقیقی ندارند. از این قبیل است: پنبه از گوش درآوردن، پا در هوا بودن، سر فرود آوردن.

چنان که دیده می‌شود علمای بلاغت قدیم، حوزه مفهومی کنایه را وسیع‌تر از متأخران می‌دانند. از نظر ابو عبیده صاحب مجاز القرآن، هر نوع عدم تصریحی از مقوله کنایه است حتی ضمیر.

۳. فرق کنایه و مجاز

فرق کنایه و مجاز را در دو امر دانسته‌اند، نخست آنکه کنایه منافاتی با اراده حقیقت ندارد، و هیچ مانعی نیست از اینکه در تعبیر طویل النجلا^۴ منظور بلندی شمشیر باشد نه لازم آن که بلندی قامت است، اما در مجاز چنین نیست... به همین جهت است که در مجاز همیشه قرینه‌ای وجود دارد برای منع از اراده حقیقت، برعکس کنایه که در آن چیزی وجود ندارد. دوم اینکه در کنایه مبنای گفتار بر انتقال از لازم به ملزوم است و در مجاز انتقال از ملزوم به لازم (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۳). و در زیب سخن تفاوت این دو چنین بیان شده است: «مجاز بر غیرمعنی حقیقی کلام دلالت می‌کند، ولی کنایه بر حقیقت لفظ دلالت دارد. در صورتی که از آن معنی بعید مراد است...» (نشاط، ۱۳۴۲، ج ۱: ۳۰۸).

وقتی می‌گوییم پشت گردن فلانی پهن است کنایه از حماقت وی است؛ زیرا در علم قیافه، عریض بودن پشت گردن نشانه حماقت و حماقت لازمه پهنی گردن اسضمنا^۵

می‌توان کسی حقیقتاً تصور کرد که گردنش پهن باشد و این موضوع منافاتی با حقیقت ندارد. «تا اگر قرینه‌ای در کلام موجود باشد که اراده اصل معنی را منع نماید آن را «مجاز لغوی» می‌نامند نه کنایه، مثل اینکه می‌گویند: «دریایی در مسجد دیدم» و از لفظ «دریا» شخص عالم را اراده می‌کنند و لفظ «در مسجد» قرینه‌ای است که اراده نمودن معنی اصلی دریا را منع می‌کند؛ زیرا گنجیدن دریا، در مسجد محال است، پس لفظ «دریا» در مثال مذکور مجاز لغوی است نه کنایه (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۲۱).

۴. تفاوت کنایه با استعاره

استعاره نیز با کنایه تفاوت دارد؛ «در استعاره علاقه شباهت وجود دارد و تصویر معنی حقیقی و در آن غیرممکن است، ولی در کنایه نظری به شباهت نیست و جایز است صفات حقیقی آورده شود» (نشاط، ۱۳۴۲، ج ۱: ۳۲۲). «ابن‌اثیر کنایه را از شاخه‌ای استعاره می‌داند و در نظر او نسبت میان کنایه و استعاره نسبت خاص به عام است؛ یعنی هر کنایه‌ای استعاره است ولی هر استعاره‌ای کنایه نیست. تفاوت دیگر نیز دارند، بدین‌گونه که در استعاره لفظ صراحت دارد ولی در کنایه تصریح نیست و کنایه از ظاهر لفظ عدول کردن است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

۵. انواع کنایه

در کنایه «پشت گردن فلانی پهن است» از لازم (پهنی گردن) به ملزوم (حماقت) پی می‌بریم، در حالی که در عبارت «دریایی در مسجد دیدم» از ملزوم (عالم) به لازم (در مسجد) پی می‌بریم. حال باید قرینه و واسطه‌ای باشد تا ذهن را از معنی حقیقی به معنی کنایی بکشاند. این واسطه گاه نزدیک (قریب) است و گاه دور (بعید) اگر واسطه‌های میان لازم و ملزوم چند امر باشد به آن «تلویح» می‌گویند مثلاً «کثیرالرماد کنایه از بخشنده است؛ زیرا کسی خاکستر زیاد دارد؛ غذای زیاد می‌پزد پس مهمان زیاد دارد، پس بخشنده است. ممکن است واسطه‌های میان لازم و ملزوم اندک باشد، چنانکه بلافاصله پس از شنیدن، عقل سلیم آن را دریابد، مثل «سیه روی شدن» کنایه از بدبختی که به این نوع «ایما» می‌گویند. گاه واسطه‌های میان لازم و ملزوم پنهان است؛ مثل: «ناخن خشک» که کنایه از خسیس است. به این نوع کنایه «رمز» می‌گویند. خواجه نصیر توسی نوعی از کنایه را اشتمال می‌خواند و می‌گوید: اشتمال چیزی که فرا نمایند و چیزی دیگر خواهند، مثل هزل نمایندجو - خواهند.

نوع دیگر کنایه «تعریض» است. تعریض یعنی «گوشه زدن» اصطلاحاً جمله‌ای هشدار و تمسخری یا نکوهشی که از سیاق آن معنایی دیگر فهمیده می‌شود مثل آن که وقت درخواست کمک از دوستی، بگوییم:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی
و یا وقتی بگوییم «هوا چقدر گرم است» مقصود ما آن باشد که پنجره را باز کنید.
چنان که معلوم است تعریض را از قریکه می‌توان دریافت نه از طریق الفاظ آن.
دکتر شفیع کدکنی (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۴۷) دو تفاوت برای کنایه و تعریض برمی‌شمرد:

۱. کنایه در مفرد استعمال می‌شود و در قریب نیز وجود دارد ولی تعریض در مفرد نیست؛
۲. دلالت کنایه از طریق لفظ است و به طریق مجاز، ولی دلالت تعریض از جهت قرینه و اشاره است.

علمای بلاغت گاه تعریض را مستقل از کنایه می‌دانند و گاه یکی از انواع آن. در آثار قدما بیشتر عنوان کنایه را همراه با تعریض می‌بینیم، از قبیل آنچه در آثار جاحظ آمده. بسیاری از تعریض‌ها که در کتب بلاغت از آن نام برده شده و رواج و تداول یافته‌اند، به دلیل تفاوت‌های یاد شده جزء امثال به حساب می‌آیند؛ نظیر: «پایان شب سیه سپید است» که به تعریض به شخص ناامید گفته می‌شود. و یا به تعریض در مورد شخص پرحرف گویند:

سخن کم‌گوی تا در کار گیرند که در بسیار بد، بسیار گیرند
و از سویی نیز تمام امثال فارسی در مقام تعریض می‌توانند استفاده شوند. هرکس برای ادای مقصود می‌تواند از مثلی کمک بگیرد.
جز این، کنایه انواعی دیگر هم دارد که در کتب بیان به طور مفصل آمده است؛ مثل توریه، مجاوره، ظریف، قریبه^(۱).

کنایه ممکن است یک واژه‌ای باشد: مثل «امروز» کنایه از حال و «فردا» کنایه از آخرت.
یا دو واژه‌ای، مثل: «ناخن خشک» کنایه از خسیس
یا سه واژه‌ای: مثل: «پشت خم کردن» کنایه از تعظیم و احترام
یا چند واژه‌ای؛ مثل: «باد در دست داشتن» کنایه از فقر
همچنین کنایه ممکن است از جهت دلالت معنی بر لفظ به سه قسم باشد:

الف) کنایه از اسم مثل «امین وحی» (جبرئیل)
ب) کنایه از صفت مثل: «بی‌نمک» (بی‌مزه)
ج) کنایه از فعل مثل: «کمر بستن» (آماده شدن)
کنایه‌ها ممکن است با بیان نشانه باشد مثل «زردرویی» که نشان شرمندگی است یا بیان علت و دلیل مثل «قیمت مقطوع است» که دلیل چانه زدن است.

۶. ویژگی‌ها

توجه ۳ به تعاریف و انواع کنایه به طور خلاصه کنایات:

۱. رواج دارند؛
۲. معنی مجازی و غیرحقیقی دارند؛
۳. کوتاه هستند؛
۴. جنبه اندرزی ندارند؛
۵. جنبه تشبیهی و استعاری ندارند؛
۶. مدخلی از لغت‌نامه به شمار می‌آیند.

مثل چیست؟

مثل کلمه‌ای عربی است از ماده مَثُول که در فرهنگ‌ها به معنی «مانند»، «برهان»، «پند»، «علامت»، «قصه» و «سرگذشت» آمده است. در فارسی به آن «داستان»، «دستان»، «نمون»، «نیوشه»، «ضرب‌المثل» و «تمثیل» نیز گفته‌اند (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۱۴-۱۱۱).

ضرب‌المثل‌ها آیینۀ تمام‌نمای فرهنگ، هنجارهای اجتماعی، عقاید و اندیشه‌ها، طرز زندگی، منش، مناسبات، تمدن، اخلاق و معیار ذوق تهاست. مثل‌ها به لحاظ کمی و کیفی نشان عظمت، وسعت و وفوری هلو ت یا قومی است. این مثل‌ها حاوی زبده افکار و آرای نسل‌ها و تجارب اشخاص دانا و آزموده است که در جوامع بشری رایج و به دلیل گیرایی و رسایی آن زبان زد می‌شوند. «از آنجایی که مثل‌ها مولود اندیشه، دانش و تجربیات مردم در درازنای تاریخ پر پیچ و خم انسان‌ها و میراث نسل‌هاست، ف آمال، آرزوها، غم‌ها، شادی‌ها، نفرت‌ها، اوهام و خرافات آنها نیز هست. مثل‌های شیرین، کوتاه، ساده و مؤثر تعدیل‌کننده اخلاق جوامع و مهذب عادات، رفتار و اندیشه اقوام نیز بوده

است. مثل‌های به‌جا و به اقتضای سخن و به فراخور حال و مقال و مقام، همواره قاطع کلام و در حکم حجتی است که راه چون و چرا را می‌بندد و از این رو بجاست که آن را «حکمت‌های تجربی مردم» بنامیم.

جز فواید یاد شده، مثل‌ها عامل حفظ و بقای واژگان، کنایات و اصطلاحات زبان و باعث توانمندی و غنای آن نیز می‌شوند که از این حیث مثل، همان جایگاه شعر را در غنای فرهنگی ملت‌ها می‌یابد. مثل‌ها که از سینه‌ای به سینه‌ای و از نسلی به نسلی منتقل می‌شوند و بر غنای آنها افزوده می‌گردد نشان خردمندی، ذوق و ذائقه‌ر ملّتی است؛ از این رو گستره و کمیت مثل‌ها در هر ملّتی با میزان دانایی و خردمندی آنان بستگی مستقیم دارد» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۷).

مثل‌نگاران و مثل‌شناسان، علمای بلاغت ایرانی، عرب و فرنگی تاکنون ده‌ها تعریف از مثل بیان کرده‌اند. که هیچ یک جامع و کامل نیست و تنها بر یک یا چند ویژگی آن دلالت دارد. چند نمونه از مهم‌ترین تعاریف به قرار زیر است:

۱. محمدبن عبدالخالق میهنی صاحب دستور دبیری می‌نویسد: «مثل سخنی پسندیده و کوتاه بود کی به روزگار در واقعه‌ای گفته باشند و امروز همان عبارت بر امثال آن می‌رانند، چنانک به جای آنک گویند: «من در این کار صاحب واقعه‌ام تو نظارگی» مثل آرد «مرا دل می‌سوزد و تو را دامن» (میهنی، ۱۹۶۲: ۳۶).

۲. ابوالفضل میدانی صاحب کتاب مجمع‌الامثال می‌نویسد: «مثل چیزی است که چیزی بدان مانده شده باشد؛ یعنی بدان تشبیه شده باشد» (میدانی، ۱۹۸۷: ۶).

۳. ابن‌سکیت (۱۸۶-۲۴۴) از علمای لغت می‌گوید: «مثل جمله‌ای است که با مُثُل خود در لفظ مخالف و در معنی موافق باشد» (همان).

۴. آه‌مایی می‌آورد: «مثل عبارت نغز پر معنی است که شهرت یافته، درخور شهرت قبول عامه باشد اعم از اینکه مبتنی قیه یا داستان باشد و مورد و مضرب داشته باشد یا نباشد» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۵).

۵. احمد بهمنیار هم می‌نویسد: «مثل جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه روانی الفاظ روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۹).

۶. علی‌اصغر حکمت می‌نویسد: «مثل یک جمله مختصر به نظم و نثر یا دستور یا قاعده اخلاقی است که مورد تمثیل خاص و عام شود چنان که از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهاد نمایند» (حکمت، ۱۳۶۱: ۴۸).
۷. از نظر علی‌اکبر دهخدا: «مثل تشبیه کردن معقولی یا امری انتزاعی یا محسوس به محسوس با عبارتی کوتا‌فوبتا^۱ فصیح است برای روشن کردن یا اثر زیاده دادن به معقول مثل همه امثال غیر حکمی» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۶: ۲۱).
۸. در نظر سینسیوس اریستاتل (۳۷۰-۳۱۴ م) از فیلسوفان یونانی هم: «مثل اثری از بنای درشکسته فلسفه قدیم است که در میان خرابه‌های بحد^۲ و شمار باقی و بر جای مانده و به واسطه‌ی اختصار لفظ، وضوح معنی و سهولت استعمال از بین نرفته است» (بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۱۸).
۹. ابه‌دسن پیر نویسنده فرانسوی (۱۷۴۳-۱۶۵۸) می‌گوید: «مثل صدایی است که از تجربه منعکس شده» (بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۱۸).
۱۰. از نظر سروانتس (۱۵۴۷-۱۶۱۶ م) شاعر معروف اسپانیایی: «امثال جمله‌های کوتاهی هستند که از تجربه‌های طویل تولید شده‌اند» (همان).
از جمع‌بندی تعاریف بالا شاید بتوان این تعریف را بیان کرد:
«مثل جمله‌ای است کوتاه، استعاری، برگرفته از تجربیات روزانه، با مضمونی حکیمانه، حاوی اظهارنظر یا عقیده‌ای کلی و پندآموز که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنی و موسیقی کلام میان مردم مشهور شده و آن را با تغییر جزئی یا بدون تغییر در گفتار خود به کار می‌برند و به آن استناد می‌کنند.»
با توجه به تعریف اخیر و ده تعریف دیگر، ویژگی‌های مثل را می‌توان به شرح زیر برشمرد:
۱. زیر ساخت^۳ مثل تشبیه است، تشبیهی که تنها مشبه به آخ^۴ (مثل) ذکر می‌شود و مشبه یا ممشول (مورد و مضرب) حذف می‌گردد.
 ۲. برخی مثل‌ها به دلیل حذف مشبه‌به، جنبه استعاری پیدا می‌کنند. «هر استعاره تمثیلی یا مرکب که شهرت پیدا کند، به گونه مثل درمی‌آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۱۷) بنابراین، می‌توان گفت: اغلب مثل‌ها استعاره تمثیلی هستند ولی هر استعاره تمثیلی مثل نیست. درمثل «چوب را که برداری، گریه دزد حساب کارش را می‌کند»

چوب و گربه دزد استعاره هستند. برخی مثل‌های غیراستعاری هم هستند که شهرت یافته‌اند: مثل «دارندگی و برازندگی» یا «درنامیدی بسی امید است» که کلیدواژه‌های اصلی در معنی واقعی به کار رفته و قابل انطباق با مصداق‌های دیگر نیستند.

۳. مثل‌ها مبتنی بر تجربیات مثبت و منفی طولانی قومی است که افراد در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی خود از آن استفاده می‌کنند. «معنی و مفهوم مثل زمانی تحقق می‌یابد که یکی از تجربه‌های زندگی بارها برای نسل‌های پیاپی پیش‌آمده باشد، نمودار همه موارد مشابه دیگر شمرده شود» (زلهایم، ۱۳۸۱: ۱۶) مثل‌ها حکمت‌های تجربی مردمی است که با آن زیسته‌اند.

۴. شهرت و رواج شرط اصلی مثل شدن است. کاربرد مردم است که به مثل‌ها اعتبار می‌دهد و باعث می‌شود جمله‌ای مشهور، حکمتی پرمایه و شعری زیبا مثل شود و البته هر زبانزد، اصطلاح و تعبیر کلیشه‌ای رایج مثل نیست، بلکه باید خصوصیات دیگر مثل، جنبه‌های اندرزی، استعاری، رسایی، تجربی را دارا باشد. «وجه مثبت و معتبر در تعریف مثل آن خاصیتی است که موجب می‌شود تا کلامی در تداول عامه، مقامی پایدار کسب کند، به عبارت صریح‌تر سخن منظوم و منثور که حامل پیام مشخص است، وقتی اعتبار مثل را به دست می‌آورد که در گفتار مردم تکرار شود و کاربرد یابد» (آرین‌پور، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

۵. تمامی تعاریف بر جنبه اندرزی و زمینه حکمت‌آمیز و دارا بودن قواعد اخلاقی مثل‌ها تأکید ورزیده‌اند. مثل‌ها با همین خصیصه است که فصل الخطاب گفت و گوهاست. مثل‌ها واعظانی خاموش و ناصحانی مهربان هستند که زبانی شیرین و بیانی ساده و اثرگذار دارند. مثل‌های ساده و کوتاه گاه «شنونده را در افکار عمیق فرو می‌برد و آن جمله را از گوش به اعماق قلب می‌فرستد و انفعالات و هیجانی در نفس او به وجود می‌آورد (برقعی، ۱۳۶۴: ۵). و به گفته سعدی: «نیک‌بختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند از آن پیش که پسینیان به او تلقین مَثَل زَنَدند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۸۷).

۶. ایجاز و کوتاهی جزء شرایط اصلی مثل است. ایجاز مثل‌ها حاصل تراش خوردگی فکری و زبانی مثل‌ها در طول زمان است. این تراش خوردگی باعث حفظ شکل اصلی مثل‌ها و حفظ قالب آن تاکنون است. کوتاهی مثل باعث رواج و حفظ و نقل آن می‌شود. مردمان تشنه حکمت که از شنیدن موعظه‌های طولانی خسته می‌شوند، مثلی کوتاه

عطش آنها را می‌نشانند، شاید به جرئت بتوان گفت تنها سخنی که هیچ کلمه زائدی در آن دیده نمی‌شود، مثل است.

۷. روانی لفظ، روشنی معنا و رسایی علت ماندگاری امثال است. این خصیصه است که در کنار دیگر ویژگی‌های مثل به آن ارزش هنری و ادبی می‌بخشد و در ردیف آثار مهم ادبی قرار می‌دهد.

۸. مثل‌ها جمله‌هایی کوتاه هستند که در قالب جمله‌های خبری مثل «تر و خشک با هم می‌سوزند» خطاب، مثل «از هر دست بدهی از همان دست پس می‌گیری» امری، مثل «تعارف کم کن و بر مبلغ افزای» استفهامی، مثل «آدم چرا روزه شک‌دار بگیرد» و به شکل جمله کامل یا شبه‌جمله به کار می‌رود. مثل‌ها هیچ‌گاه شکل واژه ندارند.

۹. اغلب امثال یا دارای موسیقی درونی است یا بیرونی؛ به عبارتی گاه آرایه‌های ادبی چون جناس، سجع، توازن و نظیر آن باعث ایجاد موسیقی درونی مثل‌ها می‌شود مثل: «چغندر گوشت نشود، دشمن دوست نشود» که موازنه دارد یا «چه سر بر کلاه، چه کلاه بر سر» که عکس دارد یا «همان خر سیاه است و همان راه آسیا» که سجع دارد. گاه مثل‌ها پاره‌ای موزون است که وزن عروضی دارد مثل «اشتر به قطار و ما به دنبال» (مفعول مفاعیلن فاعولن).

۱۰. مثل‌ها مورد و مضرب دارند؛ مورد ریشه یلاست به وجود آوردن مثل است. ممکن است این ریشه داستانی، تاریخی یا خرافی باشد. مضرب، کاربرد آنها در موقعیت‌های مختلف مثل «سر باشد سامان فراوان است» دو کاربرد (مضرب) دارد: ۱. پاسخ مادری است هنگام شنیدن جواب رد برای خواستگاری پسرش است؛ ۲. دل‌داری به کسی است که ملک یا اموال خود را بر اثر حادثه‌ای از دست داده است. با توجه به تعاریف «مثل» و «کنایه» و ذکر ویژگی‌های هر یک، اکنون در جدول زیر می‌توان وجوه اختلاف و افتراق این دو را دریافت:

ویژگی‌ها	ایجاز	تشبیه و استعاره	رواج	پند و اندرز	جمله	آهنگ	جنبه تجربی	دلیل آوری	روانی و رسایی	مورد و مضرب	محور جانشینی	دو وجهی
کنایه	+	-	+	-	-	-	-	-	-	-	+	+
مثل	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+	+

با توجه به این جدول شباهت مثل‌ها با کنایات در ایجاز، رواج، دووجهی بودن هر

یک و محور جانشینی آنهاست تا تفاوت این دو در جنبه استعاری و تشبیهی، پند و اندرزی، جمله‌ای بودن، آهنگ و موسیقی، جنبه تجربی، دلیل‌آوری، روانی و رسایی و مورد و مضرب آنهاست که اینک به تفصیل با توجه به تعاریف مثل و آنچه درباره کنایه گفتیم؛ شباهت و تفاوت این دو را بررسی می‌کنیم:

شباهت کنایه و مثل

۱. هر دو کوتاه هستند. کنایه کوتاه‌تر از مثل است. کنایات در سطح واژه گسترش می‌یابند، تا مثل‌ها جمله‌ای کامل یا شبه‌جمله هستند.
 ۲. کنایه و مثل هر دو، دو روی دارند. با این تفاوت که روی دوم کنایه، مجاز (با در نظر گرفتن تفاوت کنایه و مجاز) و روی دوم مثل استعاره‌است.
 ۳. کنایه و مثل هر دو رواج دارند و پرکاربرد هستند.
- در مجله دبستان مشکان طبسی فرمول‌ها و کنایات و کلمات قصار را از دایره ضرب‌المثل‌ها خارج می‌کند و «آب از سرچشمه گل آلود است» را کنایه از فساد مافوق و «از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند» را کنایه از ترس دوجانبه می‌داند نه مثل (طبسی: ۱۳۴۱ به نقل از بهمنیاری، ۱۳۸۱: ۲۵).
- بهمنیاری ضمن تأکید سی بر اینکه کنایات از دایره امثال خارج‌اند، این دو نمونه را مَثَل می‌داند نه کنایه چون رایج است الهو تا کنایات را که غیر از مثل دانسته‌اند، مطلبی است صحیح، لیکن از امثله‌ای که برای آن آورده‌اند معلوم می‌شود که عموم جمله‌های مشتمل بر کنایه هم مانند کلمات قصار هرگاه رایج‌الاستعمال باشند امثال‌اند مانند: «آب از سرچشمه گل آلود است»، از تفنگ خالی دو نفر می‌ترسند» و غیره و هرگاه رایج‌الاستعمال نباشند امثال نیستند» (همان: ۲۷-۲۸).
- نکته‌ای که هست اینکه استاد بهمنیار بر ژرف ساخت کنایه دو عبارت یاد شده صحنه می‌گذارد و آنها را کنایه می‌داند؛ در حالی که این لهوا سا نمی‌توانند کنایه باشند که به دلیل رواج آنها را مثل بدانیم؛ زیرا لا مفهوم هشدار، اندرز در هر دو استثنایا نمی‌تواند شکل مصدری آن را در لغت‌نامه یافتلثا مورد و مضرب دارند.
- بهمنیار در جمع‌بندی خود در ادامه همان مطلب می‌نویسد: «خلاصه کلام آنکه جمله‌های کنایه‌دار، کلمات قصار و امثال، متباین با یکدیگر نیستند و بین آنها عموم

خصوص من وجه است؛ یعنی بعض جمله‌های کنایه‌دار و بعضی کلمات قصار (که بین عام و شهرت یافته تعریف مثل بر آنها راست می‌آید) امثال‌اند و بعض (که به واسطه عدم اشتها یا به سبب دیگر از تعریف مثل خارج‌اند) چنین نیستند» (همان: ۲۸).

عبارت داخل پرانتز (که تعریف مثل بر آنها راست می‌آید) می‌تواند وجه مشخصه‌ای باشد که در کنار شهرت و رواج و تفاوت‌های بیان شده میان کنایه و مثل، این مثال‌ها و نظیر آنها را از کنایه جدا سازد.

۴. در محور جانشینی، کلیدواژه‌های مثل‌ها و کنایات اغلب تغییر می‌کند. گاه از یک مثل یا کنایه با تغییر واژه‌ها به تناسب اقلیم، وضعیت، کاربرد و زمان ده‌ها شکل وجود دارد که از این حیث مثل و کنایه شبیه هم هستند.

نمونه یک مثل در محور جانشینی:

میراث	شغال	به گرگ	می‌رسد
ارث	خرس مرده	به گفتار	می‌رسد
میراث	خرس	به گرگ	می‌رسد
میراث	خرس کهنه	به گفتارنو	می‌رسد

و یا مثل: «سیبی که به هوا بیندازی هفتاد تا قل می‌خوره تا به زمین بیفته» سی شکل دیگر دارد. یکی از ویژگی‌های امثال تنوع ژرف ساخت دستوری آنها در محور جانشینی است.

نمونه تغییرات یک کنایه در محور جانشینی:

آب	در هاون	ساییدن / کوبیدن / سودن / کوفتن
آب	به ریسمان	بستن
آب	به غربال	برآوردن / پیمودن
آب	به کلوخ	بستن
باد	در غربال	بیختن
باد	در قفس	کردن
نقش	بر آب	زدن / ریختن
خشت	بر آب	زدن
کشتی	به خشک	راندن

حلاّ	بر آب	بافتن
درخت	درشوره	نشاندن
گره	بر باد	بستن/زدن

این‌گونه امثال و کنایات که روایت‌ها و شکل‌های مختلف با معنی و مفهوم و کاربرد واحد از آنها در دست است در محور هم‌نشینی، ژرف ساختی یکسان دارند که در روساخت و محور جانیشینی واژگان جانشین یکدیگر می‌شوند.

تفاوت کنایه و مثل

۱. کنایه می‌تواند مدخلی از لغت‌نامه باشله؛ تا مثل نه؛ چنان که در هیچ لغت‌نامه‌ای مثل به طور مستقل مدخل قرار نگرفته است. مگر آنکه ذیل واژه‌ای مثلی را شاهده آورده باشد. انوری تصریح می‌کند «تعبیراتی که در کتب امثال جایگاه متنابهی را اشغال کرده است، اصطلاحاتی است که جنبه لغوی دارد و می‌توان آنها را به صورت مصدری بیان کرد و در کتاب لغت آورد و ربطی به امثال ندارند» (انوری، ۱۳۸۴: ۱۲).

۲. کنایه اغلب شکل مصدری دارد که قابل جمله شدن است مثل: «موی دماغ کسی شدن» که می‌توان گفت: «فلانی موی دماغ من شده اسئل» تا مثل‌ها جمله‌هایی هستند که می‌توان آنها را به مصدر تبدیل کرد. مثل «از گیر دزد درمی‌آید و گیر رمال می‌افتد» را می‌توان به مصدر تأویل کرد: «از گیر دزد درآمدن و گیر رمال افتادن» این تبدیل به آن معنی نیست هر مثلی را که شکل مصدری بدهیم، کنایه یا نظیر آن باشد. احمد پارسا (پارسا، ۱۳۸۴: ۱۱) با ذکر چند مثل از کتاب دوازده هزار مثل که به صورت خبری است، آنها را کنایه می‌داند نه مثل و می‌نویسد: «شکورزاده برخی از کنایات زیر که به صورت جمله‌ای خبری بیان شده در کتاب خود به عنوان مثل ذکر کرده است؛ مانند: دنیا را هر طور بگیری می‌گذرد (کنایه از اینکه سخت نگیر)، خنده هم دل خوشی می‌خواهد (کنایه از غمگین بودن) سخن حق تلخ است (کنایه از حق بودن سخن) و...» این مثل‌ها در اصل شکل مصدری نداشته است که شکورزاده آنها را به شکل جمله خبری درآورده باشد، در اصل همگی مثل هستند.

بهمینار (بهمینار، ۱۳۸۱: ۲۲) نیز یکی از تفاوت‌های میان مثل و کنایه را آن می‌داند که مثل جمله است ولی کنایه الفاظ مفرد یا مرکب: «کنایات جمله نیستند،

بلکه الفاظ مفرده یا مرکبه‌اند که در جمله‌های بسیار وارد می‌شوند و هر کدام قابل تعریف است و به صیغه‌های مختلف تحویل می‌گردد، مانند «خون‌گرم» کنایه از شخص زود آشنا و بامحبت که می‌گویند «فلانی خون‌گرم است»، «خون‌گرمی صفت نیکی است» که می‌توان به صیغه‌های مختلف تحویل نمود و بدین منوال است کلمات سنگدل، شوربخت، آب زیرکاه، سرخر، چشم دریده و... این‌گونه الفاظ که شماره آنها در زبان فارسی از حساب خارج است، جزء امثال نیستند» (همان).

به عبارتی کنایات، افعال گروهی و توسعه یافته‌اند که در جایگاه گزاره جمله قرار می‌گیرند و نهاد می‌خواهند: مثل کنایه «دست از پا خطا کردن» که در جمله کامل به همراه نهاد می‌آید: احمد، هنگام مسئولیت‌پذیری دست از پا خطا نمی‌کند. در حالی که مثل‌ها خود جمله کامل هستند.

احمد ابریشمی بین مثل و مثل‌گونه تفاوت قائل می‌شود و مثل‌گونه‌ها را بر دو نوع اصطلاحات مثل‌گونه (تعارف شاه‌عبدالعظیمی کردن) و تشبیهات مثل‌گونه‌مثل (کنیز حاج باقر) تقسیم می‌کند. وی بی‌آنکه در سراسر کتاب خود از کنایه نامی ببرد، تمامی کنایات را اصطلاح مثل‌گونه می‌داند؛ نظیر آب از آب تکان نخوردن، آهن سرد کوفتن، جواب دندان شکن دادن. وی همچنین برخی مثل‌های مسلم را تأویل به مصدر کرده و ذیل این گروه آورده است؛ نظیر: خر خود را دو سره کرایه دادن، گرگ باران دیده بودن، یاسین به گوش خر خواندن، هفت‌خانه به یک دیگ محتاج بودن و... (ابریشمی، ۱۳۷۶: ۲۵۸ به بعد) در حالی که در هیچ کتاب مثلی این موارد به شکل مصدری نیامده‌اند. ابریشمی اصطلاحات مثل‌گونه را که حاوی برخی کنایات و ضرب‌المثل‌هاست چنین تعریف می‌کند: «اصطلاحات مثل‌گونه اغلب فعل‌هایی با مصدر مرکب است که اجزای ترکیب‌کننده فعل را واژه‌های استعاری تشکیل می‌دهد. از ویژگی مهم اصطلاحات مثل‌گونه که آنها را از مثل‌هم‌خصوصاً تعبیرهای مثلی متمایز می‌کند آن است که صورت مصدری آنها مانند سایر افعال با مصدر مرکب می‌تواند صرف شود مثل: «چوب لای چرخ کسی گذاشتن» به صورت‌های چوب لای چرخ می‌گذارد / چوب لای چرخش می‌گذاری و...» (همان، ۱۳۷۷: ۷۷).

وی اصطلاح آب بردن، آب شدن، بال درآوردن را اصطلاح مثل‌گونه نمی‌داند؛ زیرا جنبه استعاری ندارند و بالقوه مصدر مرکب نیستند. وی تفاوت مثل‌گونه‌ها و مثل‌ها را

تنها آن می‌داند که اصطلاحات مثل گونه را می‌توان به صورت مصدر آورد. در حالی که مثل‌هایی که در بخش نخست آورده نیز قابل تأویل به مصدر هستند؛ مثل: «از خرس مویی کندن»، «اسب پیشکش را دندان نشمردن».

۳. کنایه‌ها جنبه اندرزی ندارند، تا امثال اغلب دارای پند و نصیحت هستند «مواز ماست کشیدن»، «به آب باریک ساختن»، کیسه دوختن»، «سر و گوش آب دادن»، «دست از پا خطا نکردن»، «کار به استخوان رسیدن» و نظایر آن چون حامل مفهومی کنایی است و جنبه نصیحت ندارد، مثل نیسلف؛ تا عباراتی چون «دنیا را هر طور بگیری می‌گذرد»، «عقل مردم به چشمشان است»، «قرض مقرض محبت است» و «نان دادن کار مردان است» چون حاوی نکته اخلاقی یا بیان روش زندگی است، مثل است. مثل‌های اخیر را پارسا (پارسا، ۱۳۸۴: ۱۰) به ترتیب کنایه از آسان‌گیری، ظاهربینی، قرض و نیکویی می‌داند.

۴. در مثل‌ها اغلب کلیدواژه‌ها معنی استعاری دارند؛ مثل: «خر چه داند قیمت نقل و نبات» که «خر» استعاره از نادان و «نقل و نبات» استعاره از چیزهای قیمتی و ارزشمند اسلف، تا در کنایه «دست از کاری شستن» «دست»، «کار» و «شستن» جداگانه معنی استعاری ندارند، بلکه بر روی هم مفهوم دیگری را به ذهن متبادر می‌کنند که صرف‌نظر کردن است. این سه واژه مجاز اسلف، تا استعاره نیست؛ به عبارتی کنایه‌ها جنبه تشبیهی و استعاری ندارند، تا امثال جنبه تشبیهی و استعاری دارند مثلاً «بچه مکتبی»، «مادر وهب»، «جن بو داده» چون در آغاز آنها مثل و مانند وجود دارد یا می‌توان آورد جنبه تشبیهی پیدا می‌کند یعنی مثل است نه کنایه. بنابراین، «چوپان دروغگو» و «بز اخفش» مثل است.

در کنایه، تشبیه یا استعاره دیده نمی‌شود مثلاً «در عبارت «فلان کس گشاده دست است» نمی‌توان گفت که در سخاوت مثل دست، گشاده است؛ بلکه مقصود بخشندگی است با این قرینه کفست گشاده دارد.

۵. مثل‌ها مورد و مضرب دارند، تا کنایه‌ها ندارند؛ برای مثال «خروس بی‌محل» مثل است نه کنایه؛ زیرا این مثل هم مورد (ریشقه) ته، سرگذشت) دارد و هم مضرب (کاربرد). مضرب آن انجام کار بی‌موقع و سخن نابه‌جاست. مورد و ریشه آن را بلعمی در شرحی مبسوط درباره چگونگی اهلی کردن خروس به دست کیومرث چنین می‌آورد:

«عجم خروس را و بانگ او، به وقت، خجسته دارند، خاصه خروس سپید را. و چنین گویند که خانه‌ای که اندرو باشد، دیوان اندر نیابند. و آن که بانگ خروس را به نماز شام بد دارند و به فال گویند نه نیک است، از آن بود که کیومرث را کار بدآخر (به آخر) رسید و نالان شد. آن خروس که او را بود، نماز شام بانگ بکرد و هرگز بدان وقت از او بانگ نشنیده بودند. گفت: «این چه شاید بودن این بانگ مرغ بدین وقت؟» تا بنگریدند، کیومرث مرده بود. و از پس آن، بانگ خروس بدان وقت به فال بد گرفتند تا امروز. و خداوندان زجر فال ایدون گویند که: هر خروسی که بدان وقت بانگ کند و خداوند خروس، آن خروس را بکشد، آن بد از او درگذرد، و اگر نکشد در بلایی افتد!» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۱۸).

در ارسال مثل‌هایی که از این مثل بر جای است اشاره شده است که باید مرغ بی‌هنگام را سر برید:

لاجرم هر مرغ بی‌هنگام را سر بریدن واجب است اعلام را
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۸۶)

نبینی چون که مرغ بی‌وقت خواند به جای پرفشانی سر فشاند
(نظامی، ۱۳۶۳: ۳۳۵)

جز این چون می‌توفند مثل یا مانند را ابتدای «خروس بی‌محل» گذارد و مبنای آن تشبیه نیز هست، باز مثل به حساب می‌آید نه کنایه. تا برای کنایاتی چون «دست از پا خطا کردن»، «از پا افتادن» و... نمی‌توان ریشه یا مضرَب یافت.

نخستین بار محمد پروین گنابادی (پروین گنابادی، ۱۳۵۶: ۱۸۲) به این نکته اشاره می‌کند. وی عبارت «یعنی کشک» را مثال می‌آورد که در مجمع‌الامثال هبله‌رودی در شعری به نقل از باقر کاشی به کار رفته است:

ای چشمه حیوان زدوات تو به رشک ریزد قلم عطارداز رشک تو اشک
در وادی خوشنویس ای نادر عصر مانند تو پیدا نشود یعنی کشک

این تعبیر در بدیهه‌گویی ملک‌الشعرا بهار نیز به کار رفته است آن گاه که به قصد آزمون چهار کلمه «رازقی»، «سیگار»، «لاله» و «کشک» را در یک رباعی این چنین می‌گنجاند:

ای برده گل رازقی از روی تو رشک در چهره مه ز دود سیگار تو اشک
گفتم که چو لاله داغدار است دلم گفتمی که دهم کام دلت یعنی کشک

آنگاه پروین گنابادی ریشه آن را به نقل از هبله رودی چنین می‌نویسد:

ظاهراً در اصل یعنی که شک بوده که استفهام تقریری است؛ یعنی در این شک نیست» و در ادامه ریشه مثل را به نقل از عصر دانش و هبله رودی می‌آورد که برای پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنیم. برای دیدن تمام روایات آن می‌توان به کتاب داستان‌های امثال (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۸۹۶-۸۹۷) مراجعه کرد. پروین گنابادی در ادامه می‌نویسد:

«اینک ببینیم این ترکیب لغت است یا کنایه یا مثل؟ تردیدی نیست که چنین ترکیب لغوی در فارسی نداریم، خواه از لحاظ شکل و خواه از لحاظ معنایی. ^۳ برای این که معلوم شود آیا کنایه است (برحسب تصور صاحب چراغ هدایت و مؤلف فرهنگ لغات عامیانه) یا مثل است (برحسب نظر هبله‌رودی و امیرقلی امینی)، ناگزیریم پس از بازگفتن فرق میان کنایه و مثل، تعیین کنیم که این ترکیب چیست.

کنایه آن است که هر کلمه آن در عین اینکه معنی لغوی خود را از دست نداده و به شیوه مجاز به کار نرفته باشد، روی هم رفته از مجموع کلمه‌ها معنای مجاز دیگری به دست آید و مورد و مضربی خاص هم نداشته باشد، مانند: «سر به سر گذاشتن»، «دست از کار کشیدن»، «از کاری سرد شدن» و جز اینها.

مثل ترکیبی است که از مجموع آن، مفهوم دیگری به دست آید و دارای مورد و مضرب باشد. مورد مثل حکایت یا ریشه‌ای است که درباره آن نقل می‌کنند، و چه بسیار از مثل‌ها که مورد آنها فراموش شده و نامعلوم است.

مضرب مثل جایی است که آن را باز می‌گویند و چنان‌که دیدیم ترکیب یعنی کَشک هم مورد داشت که هبله‌رودی و امینی آن را نقل کردند، و هم مضرب داشت که هبله‌رودی و لغت‌نویسانی مانند صاحب چراغ هدایت و مؤلف فرهنگ عامیانه آن را بازگفته، با اینکه آن را کنایه دانسته بودند. بنابراین، می‌توان این ترکیب را مثل شمرد نه کنایه.

به نظر نگارنده برای بازشناختن کنایه و مثل و جدا ساختن آنها از یکدیگر باید به چنین شیوه‌ای دست یازید، و یکایک آنها را از این نظر بررسی کرد و مثل‌ها را بدین سان از کنایه باز شناخت، و هر یک را در جای خود آورد. درباره مثل و ارسال مثل و جمله‌ها و بیت‌ها یا مصراع‌هایی از بزرگان و شاعران که زبانزد عام و خاص می‌شود نیز باید به تحقیق پرداخت و سه گونه مزبور را هر یک جداگانه آورد و برای گونه دوم نامی همچون «زبانزد سخن» یا ترکیبی دیگر برگزید.

پس کنایاتی ریشه‌دار اعم از ریشه داستانی یا تاریخی و خرافی جزء خانواده امثال به شمار می‌آیند مثل «آرد نماند»، «از آسمان افتاده»، «از هر خر»، «بز اخفش»، «خر کریم نعل کردن»، «قوز بالاقوز»، «مسجد مهمان کش»، «یار غار»، «نخش را کشیدند»، «نخش تعزیه»، «لحاف ملا»، «گاو توس»، «کور مصلحتی» و... که شرح همگی آنها در کتاب داستان‌های امثال (ذوالفقاری، ۱۳۸۴) آمده است.

تفاوت دیگر کنایه و مثل آن است که ممکن است در ساخت مثل یکی از کلید واژه‌های اصلی، یک کنایه باشد مثلاً: «سر خر» کنایه از مزاحم است که در این مثل به کار رفته است: «این سر خر را که راه داد به بُستان» (بهمنیار).

و یا «گره به باد زدن» کنایه از کار بیهوده است که در شعر زیر مثل شده است:
 گره به باد زنی خویش را برنجانی گره به باد زدن هست عین نادانی (بهمنیاری)
 و یا «تشت از بام افتادن» کنایه از رسوایی است در این شعر سلمان ساوجی مثل شده است:

طبل پنهان چه زخم تشت من از بام افتاد (سلمان ساوجی، ۱۳۳۶: ۱۴۲)
 و یا «کم گرفتن» کنایه از بی‌اعتنایی است که در این مثل دو بار به کار رفته است:
 کم گیری کمت گیرم، نمرده ماتمت گیرم (امینی، بی‌تا)
 ام. هیچ‌گاه کنایه‌تو باج^۳ به تعاریف و ویژگی‌ها و وجه تمایزهای یاد شده، به طور مستقل مثل به شمار نمی‌آید.

تشخیص چند نمونه

اکنون با مرور نمونه‌های زیر و انطباق آنها با ملاک‌های عرضه شده باید دید کدام مثل است کدام کنایه (تمام نمونه‌ها به دو شکل جمله‌ای و مصدری به کار می‌رود).
 کلا^۴ اش (سرش) بوی قرمه‌سبزی می‌دهد کلا^۵ کسی بوی قرمه‌سبزی دادن
 الف) این عبارت مثل است؛ زیرا مورد و مضرّب دارد: در مورد کسی به کار می‌برند که دنبال دردرس است و اغلب کاربرد سیاسی دارد. معروف است که در عصر مشروطه پناهندگان سیاسی به سفارت انگلیس که مخالف دولت بودند، با قرمه‌سبزی (که غذایی سخت بودار است) پذیرایی می‌شدند. بنابراین، هرکس که به سفارت می‌رفت درباره او می‌گفتند: کلا^۶ اش بوی قرمه‌سبزی می‌دهد؛ یعنی فردی سیاسی و خطرناک است و

دنبال در دسر می‌گردد. بهمنیار بوی قرمه سبزی دادن را کنایه از غرور و ثروت و نخوت می‌داند که این کنایه در مثل به کار رفته است. مضرب آن هم متعدد است پس مثل است نه کنایه. این مثل چند مضرب دارد:

۱. افراد مغرور و خودپسند؛
 ۲. کسانی که به دنبال در دسر سیاسی هستند؛
 ۳. افراد خام و نآزموده.
- (ب) از نظر مفهوم و معنی نیز نوعی هشدار است و کاربرد آن جنبه آگاهی دهنده دارد.
۲. پاشنه دهنش را کشید/ پاشنه دهن را کشیدن
مجاز از «حرف زدن غیرمؤدبانانه» است؛ زیرا:
- الف) کفش یا در پاشنه دارد و پاشنه‌های کفش یا در را می‌کشند و این قرینه (پاشنه) معلوم می‌کند معنی حقیقی در کار نیست.
- بمفهوم کلّی سکوت است و در تعبیر هیچ اندرزی هم نیست؛
- (ج) مورد و مضروب ندارد؛
- (د) مبتنی بر تشبیه هم نیست یعنی نمی‌توان گفت فلانی مثل پاشنه، دهنش را کشید؛
- (ه) عبارت از الفاظ مرکب تشکیل شده و جمله نیست و نمی‌توان آن را در حکم یک واژه در فرهنگ‌های لغت قرار داد و در بافت جمله‌ای استفاده کرد: اگر فلانی پاشنه دهنش را نمی‌کشید معلوم نبود چه اتفاقی می‌افتاد؛
- (و) پاشنه استعاره نیست، بلکه مجاز است.
۳. آب پاکی را ریخت روی دستش / آب پاکی را روی دست کسی ریختن.
این تعبیر کنایه است؛ زیرا:
- الف) جنبه اندرزی ندارد؛
- (ب) کلمات آب، دست مجاز است و مجموعه آنها مفهوم ناامید کردن را می‌دهد، یعنی کلیدواژه‌ها استعاره از چیزی نیستند؛
- (ج) این کنایه را مثل یک واژه مفرد می‌توان در جمله‌ای به کار برد:
از اینکه آب پاکی را روی دستش ریختی خیلی ممنونم
چنانچه مثل باشد نمی‌توان آن را در بافت جمله‌ای دیگر به کار برد.
۴. غوره ترش در عسل می‌زند / غوره ترش در عسل زدن

این تعبیر را نظامی به کار برده است و بدان مثل می‌زند:

آن میوه فروش خوش مثل زد کان غوره ترش در عسل زد
«غوره ترش در عسل زدند» کنایه از کار احمقانه و نادانی اسلف. تا به تصریح
نظامی مثل او است درست هم هست؛ زیرا مورد و ریشقه ای دارد که بر ما پوشیده
است. در مصرع قبل قید «میوه‌فروش» بر داستانی بودن آن تصریح می‌کند.

۵. کره را روغن کردم / کره را روغن کردن

این تعبیر مثل است نه کنایه؛ زیرا:

الف) مورد و مضرب دارد. داستان آن چنین است:

«در عهد یکی از پادشاهان صفوی، هزار تن کره به رسم خراج بر دیهی آمنه نام
نوشتند. بزرگان قریه که مردمانی ساده‌دل بودند به چاره‌جویی و دادخواهی نزد سلطان
رفتند و گفتند: ما بینوایان مردمانی درویشیم و ادای این مالیات هنگفت برنتابیم، لیکن
اگر فرمان رود از دادن هزار من روغن دریغ نداریم. شاه بخندید و بپذیرفت و زعمای دیه
شادمان بازگشتند و از آن روز آن قریه را احمقیه نام نهادند» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۲۰۱).
و برای پنج روایت دیگر به کتاب داستان‌های امثال (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۷۰۳-۷۰۴)
مراجعه کنید

مضرب آن افراد نادانی هستند که به دست خود، خود را گرفتار می‌کنند؛

ب) کره و روغن استعاره هستند.

۶. گور خود را گم کرد / گور خود را گم کردن

این تعبیر کنایه است؛ زیرا:

الف) این تعبیر در حکم گروه فعلی است و مفهوم واحدی دارد؛ یعنی رفتن، دفع

مزاحمت که باید نهاد داشته باشد: مزاحم گور خود را گم کرد؛

ب) گور مجاز است نه استعاره؛

ج) عبارت جنبه اندرزی ندارد. بلکه دلالت بر مفهومی می‌کند؛

د) نمی‌توان برای آن مورد و مضربی یافت.

نتیجه‌گیری

تاکنون به طور دقیق تفاوت کنایه با مثل تبیین نشده است. از این رو در بسیاری از

کتاب‌های لغت، مثل‌نامه‌ها و کتاب‌های بلاغی، کنایات و مثل‌ها آمیخته شده‌اند. کنایه‌ها به لحاظ ساخت، کاربرد، نقش دستوری و معنی و محتوا با مثل تفاوت اساسی دارند:

۱. ژرف‌ساخت کنایات بر مجاز اسلقت^۳ ژرف‌ساخت مثل‌ها بر تشبیه و استعاره است؛
۲. مثل‌ها اغلب استعاره تمثیلی هستند که هر یک از کلیدواژه‌های آن استعاره از چیز است؛

۳. مثل‌ها اغلب جنبه اندرزی، دلیل‌آوری، هشداردهندگی و کاربردهایی از این قبیل دارند؛
۴. اغلب مثل‌ها موسیقی درونی و بیرونی، رسایی و فصاحت دارند؛
۳ا کنایات فاقد آن هستند؛

۵. مثل‌ها مورد و مضرب دارند؛
۳ا کنایات فاقد مورد و مضرب هستند؛

۶. کنایات مدخلی از لغت‌نامه هستند و حکم گزاره جمله‌ای را دارند که به نهاد نیاز دارد؛
۳ا امثال مستقل هستند و حکم جمله‌ی کامل را دارند؛

۷. کنایه مصدری است قابل تأویل به جمله،
۳ا مثل جمله‌ای است قابل تبدیل به مصدر. شباهت‌های کنایه و مثل عبارت‌اند:

۱. کوتاهی و ایجاز؛
۲. رواج و شهرت؛
۳. دووجهی بودن کنایه و مثل که در کنایه وجه دوم مجازی و در مثل استعاری است؛
۴. در محور جانشینی ساخت مثل و کنایه قابل تغییر است.

برای تمایز میان مثل و کنایه پاسخ به این پرسش‌ها و ملاک‌ها راه‌گشا است:
۱. آیا می‌توان برای تعبیر مورد نظر (کنایه یا مثل) مورد و مضربی یافت؟
(موقفه^{۳ه}، ریشه، علیا^{۳ت} است و مضرب کاربردهای متفاوت آن در موقعیت‌های مختلف) اگر مورد و مضرب بیابیم مثل است.

۲. آیا می‌توان آن تعبیر را در فرهنگ لغت جای داد؟ اگر بتوان جای داد کنایه است.
۳. آیا تعبیر مورد نظر جمله‌ای کامل است یا خود گزاره‌ای است که نیاز به نهاد دارد؟ اگر جمله‌ای کامل باشد مثل و در غیر این صورت کنایه است.

۴. آیا تعبیر جنبه اندرزی و پندی دارد یا دلالت بر یک مفهوم (اغلب فعلی) دارد؟ در صورت اخیر تعبیر کنایه است نه مثل.

کلیدواژه‌ها جنبه استعاری دارند یا مجازی؟ اگر کلیدواژه‌ها استعاره باشند مثل است
نه کنایه.

پی‌نوشت

۱. (ر. ک. شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۶۶؛ ۱۴۲ و رادفر، ۱۳۶۸، ج ۲: ۹۳۴ و انوشه، ۱۳۸۱: ۱۱۶۴؛
داد، ۱۳۷۱: ۲۵۰؛ میرزانی، ۱۳۷۸: ۸۱۵ به بعد؛ ثروت، ۱۳۶۴: مقدمه).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منابع

- آرین پور، ا. ح (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی هنر، چ ششم، تهران، خوارزمی.
- ابریشمی، احمد (۱۳۷۷) فرهنگ نوین گزیده امثال فارسی، تهران، زیور.
- ابریشمی، احمد (۱۳۷۷) مثل‌شناسی و مثل‌نگاری، تهران، زیور.
- امینی، امیرقلی (بی‌تا) فرهنگ عوام، تهران، علمی.
- انوری، حسن (۱۳۸۴) فرهنگ امثال سخن (۲ جلد)، تهران، انتشارات سخن.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱) فرهنگ‌نامه ادبی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- برقی، یحیی (۱۳۶۴) کاوشی در امثال و حکم، چ دوم، قم، نمایشگاه نشر کتاب.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۵۳) تاریخ بلعمی (۲ جلد)، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، زوار.
- بهمنیار، احمد (۱۳۸۱) داستان‌نامه بهمنیاری، چ سوم، تهران، انتشارات تهران.
- پارسا، احمد (پاییز ۱۳۸۴) مثل‌ها از نگاهی نو، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۷۵، دوره نوزدهم، ۷-۱۷.
- پروین گنابادی (۱۳۵۶) محمد، گزینه مقاله‌ها، تهران.
- پورنامداریان، محمدتقی (۱۳۶۸) رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ثروت، منصور (۱۳۶۴) فرهنگ کنایات، تهران، امیرکبیر.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۶۱) امثال قرآن، دچ ۳، تهران، بنیاد قرآن.
- داد، سیما (۱۳۷۱) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید.
- دبیرسیاقی، سید محمد (۱۳۶۶) گزیده امثال و حکم، تهران، تیراژه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم (۴ جلد)، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ پنجم.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۴) داستان‌های امثال، تهران، مازیار.
- ذوالفقاری، حسن (بهار ۱۳۸۶) بررسی ساختار ارسال مثل، پژوهش‌های ادبی، سال چهارم، شماره پانزده، ص ۳۱-۶۳.
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۶۸) فرهنگ بلاغی- ادبی، تهران، اطلاعات.
- راشد محصل، محمدرضا (۱۳۷۶) ادبیات عامیانه جلوه‌گاه رازهای زندگی، از کتاب درخت معرفت (جشن‌نامه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب) به اهتمام علی‌اصغر محمد خانی، سخن.
- رجایی‌شیرازی، محمد خلیل (۱۳۵۳) معالم‌البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، شیراز، دانشگاه شیراز.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) نقش بر آب، تهران، معین.
زلهاپیم، رودلف (۱۳۸۱) امثال کهن عربی، ترجمه احمد شفیعی‌ها، تهران، نشر دانشگاهی.
سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱) گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ششم، تهران، خوارزمی.

سلمان ساوجی، دیوان سلمان ساوجی (۱۳۳۶) به اهتمام منصور مشفق، تهران، بنگاه صافی
علیشاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارسی، چ سوم، تهران، آگاه.
شمس قیس رازی (۱۳۳۵) المعجم فی معاییر الاشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب
قزوینی، با مقدمه مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۰) بیان، تهران، انتشارات فردوس و مجید.
شمیسا، سیروس (۱۳۷۳) معانی و بیان (۱)، تهران، دانشگاه پیام نور.
مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۰) مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، مولی.
میدانی، ابوالفضل، (۱۹۸۷) مجمع‌الامثال، به تحقیق ابوالفضل ابراهیم، (۴ جلد)، بیروت
دارالجبیل.

میرزانی، منصور (۱۳۷۸) فرهنگ‌نامه کنایه، تهران، امیرکبیر.
میهنی، محمدبن عبدالخالق (۱۹۶۲) دستور دبیری، به تصحیح عدنان صادق ارزی، انقره.
نشاط، سید محمود (۱۳۴۲) زیب سخن یا علم بدیع پارسی، تهران، چاپخانه رنگین.
نظامی گنجوی، خسرو شیرین (۱۳۶۳) با حواشی وحید دستگردی، تهران، علمی.
همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۳) فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، توس، دچ م
همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۴) معانی و بیان، به کوشش ماهدخت همایی، هما، ج سوم.